

درس اول عربی هفتم: قيمة العلم: ارزش دانش

- ۱- الْعَالَمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ. عالم بی عمل مانند درخت بی ثمر است.
- ۲- حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ. خوبی سؤال نصف علم است. خوب پرسیدن، نیمی از دانش است.
- ۳- مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ. همنشینی با علما عبادت است. همنشینی با دانشمندان، بندگی است.
- ۴- طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ. طلب علم واجب است. جستجی دانش واجب است.
- ۵- آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ. آفت علم فراموشی است. آفت دانش، فراموش کردن است.

نور الکلام: نورسخن

- ۱- نَعَمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ. دو نعمت مجهول اند: سلامتی و امنیت. تندرستی و امنیت دو نعمت ناشناخته اند.
- ۲- رِضَا اللَّهِ فِي رِضَا الْوَالِدَيْنِ. خشنودی خدا در خشنودی پدر و مادر است. رضایت خدا در رضایت والدین است.
- ۳- أَدَبُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ دَهَبِهِ. ادب انسان بهتر از طلای اوست. ادب آدمی بهتر از دارایی اوست.
- ۴- الدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. روزگار دو روز است. روزی به سود تو و روزی به زیان تو.
- روزگار دو روز است. روزی به نفع تو و روزی به ضرر تو.
- ۵- رَأْيَانِ، خَيْرٌ مِنْ رَأْيٍ وَاحِدٍ. دو نظر از یک نظر بهتر است.

کنز الكنوز: گنج گنج ها

- ۱- تَفَكَّرْ سَاعَةً، خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً. یک ساعت فکرکردن؛ از ۷۰ سال عبادت بهتر است. ساعتی فکرکردن بهتر است از ۷۰ سال عبادت.
- ۲- عِدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صِدَاقَةِ الْجَاهِلِ. دشمنی (انسان) خردمند از دوستی (انسان) نادان بهتر است.
- ۳- الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّفْسِ فِي الْحَجَرِ. دانش در کودکی، مانند نقش بر روی سنگ است.
- ۴- خَيْرُ الْأُمُورِ، أَوْسَطُهَا. بهترین کارها، میانه ترین آن ها است (میانه ترین کارها، بهترین است).
- ۵- الْجَهْلُ، مَوْتُ الْحَيَاءِ. نادانی، مرگ زندگان است. (زنده ها است)

درس دوم عربی هفتم: جواهر الکلام: گوهرهای سخن

- ۱- هَلْ جَزَاءُ الْحَسَنِ إِلَّا الْحَسَنُ؟ آیا سزای نیکی جز نیکی است؟! آیا پاداش خوبی کردن غیر از خوبی است؟!!
- ۲- الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ. مؤمن، کم سخن و پرکار است.
- ۳- سُكُوتُ اللِّسَانِ سَلَامَةُ الْإِنْسَانِ. خاموشی زبان، تندرستی انسان است. سکوت زبان، سلامتی انسان است.
- ۴- رَبُّ كَلَامٍ جَوَابُهُ السُّكُوتُ. چه بسا سخنی که پاسخ آن خاموشی باشد. چه بسا حرفی که جوابش سکوت است.
- ۵- الْوَقْتُ مِنَ الدَّهْبِ. وقت، طلاست. وقت از طلاست.

کنوز الحکم: گنج های دانایی

- ۱- الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ. (تنهایی) تنها بودن از همنشین بد بهتر است.
- ۲- إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ. خوش پیمانی از ایمان است. خوش قولی نشانه ایمان است.
- ۳- حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ. دوست داشتن میهن از ایمان است. عشق به وطن نشانه ایمان است.
- ۴- الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ. عجله از شیطان است.
- ۵- رَبُّ كَلَامٍ كَالْخَبَامِ. چه بسا سخنی (که) مانند شمشیر باشد. (است)

کَنْزُ النَّصِيحَةِ: گنج پند

- ۱- أَفْضَلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ. بهترین مردم، سودمندترین آنها برای مردم است. برترین مردم، پرمفعت ترینشان برای مردم است.
- ۲- الْخَيْرُ كَثِيرٌ وَ فَاعِلُهُ قَلِيلٌ. خیر، بسیار است و انجام دهنده آن کم است. خیر، زیاد است و انجام دهنده اش اندک است.
- ۳- الْإِنْسَانُ عَبْدُ الْإِحْسَانِ. انسان، بنده نیکی کردن است.
- ۴- بَلَاءُ الْإِنْسَانِ فِي لِسَانِهِ. بلای انسان در زبانش است.
- ۵- سَلَامَةُ الْعَيْشِ فِي الْمُدَارَةِ. سلامت زندگی در مدارا کردن است.

درس سوم عربی هفتم: الْحِكْمُ النَّافِعَةُ: حکمت های سودمند

- ۱- الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. کارها به نیت هاست
- ۲- عَلَيْكَ بِمُدَارَةِ النَّاسِ. بر تو لازم است که با مردم مدارا کنی. باید با مردم مدارا کنی.
- ۳- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. خوش اخلاقی نیمی از دین است.

۴- الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمْهَاتِ. بهشت زیر پای مادران است.

۵- يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. دست خدا با جماعت است. دست خدا با گروه است.

المواعظ العددية: پندهای عددی

۱. النَّظَرُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ عِبَادَةُ: «النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ» وَ «النَّظَرُ فِي وَجْهِ الْوَالِدَيْنِ» وَ «النَّظَرُ فِي الْبَحْرِ.»

نگاه کردن به سه چیز عبادت است. نگاه به قرآن و نگاه به صورت پدر و مادر و نگاه به دریا

۲. أَرْبَعَةٌ قَلِيلُهَا كَثِيرٌ: «الْفَقْرُ وَ الْوَجْعُ وَ الْعِدَاوَةُ وَ النَّارُ» چهار چیز کمش زیاد است: ناداری و درد و دشمنی و آتش

۳. خَمْسَةُ أَشْيَاءٍ حَسَنَةٌ فِي النَّاسِ: «الْعِلْمُ وَ الْعَدْلُ وَ الشُّغْلُ وَ الصَّبْرُ وَ الْحَيَاءُ.»

پنج چیز در مردم نیکو (خوب) است: دانش و عدالت و بخشش و بردباری و پاکدامنی

درس چهارم عربی هفتم: حوارین و ولید گفتگو میان دویسر

سمیر: السَّلَامُ عَلَيْكَ. سلام بر تو حمید: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. سلام و رحمت و بَرَکات خداوند بر تو باد

صَبَاحَ الْخَيْرِ. صبح به خیر. صَبَاحَ النُّورِ. صبح به خیر.

كَيْفَ حَالُكَ؟ حال شما چطور است؟ أَنَا بِخَيْرٍ وَ كَيْفَ أَنْتَ؟ خوبم. شما چطوری؟

أَنَا بِخَيْرٍ. مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ خوبم. کجایی هستی؟ أَنَا مِنْ إِيْرَانٍ وَ مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ من اهل ایران هستم و شما کجایی هستی؟

أَنَا مِنَ الْعِرَاقِ. هَلْ أَنْتَ مِنْ مُشْهَد؟ من اهل عراق هستم. آیا شما اهل مشهد هستی؟

لا. أَنَا مِنْ مَازَنْدَرَانَ فِي شِمَالِ إِيْرَانٍ. نه من اهل مازندران در شمال ایران هستم.

وَ أَنَا مِنَ الْبَصْرَةِ فِي جَنُوبِ الْعِرَاقِ. و من اهل بصره در جنوب عراق هستم. مَا اسْمُكَ؟ اسم شما چیست؟

اسمى سَمِيرٌ وَ مَا اسْمُكَ؟ اسم من سمیر است و اسم شما چیست؟ اسمى حَمِيدٌ. اسم من حمید است.

أَيْنَ أُسْرَتُكَ؟ خانواده ات کجا هستند؟ هُمْ جَالِسُونَ هُنَاكَ. آنها آنجا نشسته اند.

ذَلِكَ أَبِي وَ تِلْكَ أُمِّي. آن پدرم و آن مادرم است.

ذَلِكَ جَدِّي وَ تِلْكَ جَدَّتِي. آن پدر بزرگم و آن مادر بزرگم است.

-أَيْنَ فُنْدُقُكُمْ؟ هتل شما کجاست؟ فِي نَهَابَةِ هَذَا الشَّارِعِ. در آخرین خیابان

-كَمْ يَوْمًا أَنْتُمْ فِي كَرْبَلَاءَ؟ - چند روز است که در کربلا هستید؟ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ. سه روز

مَنْ هَذَا الْوَلَدُ؟ آن پسر کیست؟ هُوَ أَخِي. او برادرم است.

مَا اسْمُهُ؟ اسم او چیست؟ اسْمُهُ جَعْفَرٌ. اسم او جعفر است.

فِي أَمَانِ اللَّهِ. خدا حافظ إِلَى اللِّقَاءِ. مَعَ السَّلَامَةِ. به امید دیدار. به سلامت.

درس پنجم عربی هفتم: فی السوق: در بازار

أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا أُمَّ حَمِيدٍ؟ ای مادر حمید: کجا رفتی؟ -ذَهَبْتُ إِلَى سَوَاقِ النَّجَفِ. به بازار نجف رفتم.

هَلْ اشْتَرَيْتَ شَيْئًا؟ آیا چیزی خریدی؟ -نَعَمْ؛ اشْتَرَيْتُ الْمَلَابِسَ النِّسَائِيَّةَ. بله، لباس های زنانه را خریدم.

أَ ذَهَبْتَ وَحْدَكَ؟ آیا به تنهایی رفتی؟ -لا؛ ذَهَبْتُ مَعَ صَدِيقَاتِي. نه، با دوستانم رفتم.

كَيْفَ كَانَتِ الْمَلَابِسُ؟ رَخِيصَةً أَمْ غَالِيَةً؟ لباس ها چگونه بودند؟ ارزان یا گران (بودند)

-مِثْلَ إِيْرَانٍ. لا فَرْقَ. لَكِنْ اشْتَرَيْتُ. مانند ایران. تفاوتی ندارد ولی خریدم.

فَلَمَّاذَا اشْتَرَيْتَ؟ پس برای چه خریدی؟ -اشْتَرَيْتُ لِلْهِدِيَّةِ. برای هدیه (کادو) خریدم.

مَاذَا اشْتَرَيْتَ؟ چه چیزی خریدی؟ -فُسْتَانًا وَ عِبَاءَةً. دامن و چادری

مَبْرُوكٌ. مَلَابِسٌ جَمِيلَةٌ! فِي أَمَانِ اللَّهِ. مبارک است. لباس های زیبایی است! در پناه خدا

شُكْرًا جَزِيلًا. مَعَ السَّلَامَةِ. بسیار متشکرم. به سلامت

أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا أَبَا حَمِيدٍ؟ ای مادر حمید: کجا رفتی؟ -ذَهَبْتُ إِلَى سَوَاقِ النَّجَفِ. به بازار نجف رفتم.

هَلْ اشْتَرَيْتَ شَيْئًا؟ آیا چیزی خریدی؟ -نَعَمْ؛ اشْتَرَيْتُ الْمَلَابِسَ رِجَالِيَّةً. بله، لباس های مردانه را خریدم.

أَ ذَهَبْتَ وَحْدَكَ؟ آیا به تنهایی رفتی؟ -لا؛ ذَهَبْتُ مَعَ صَدِيقَاتِي. نه، با دوستانم رفتم.

كَيْفَ كَانَتِ الْمَلَابِسُ؟ رَخِيصَةً أَمْ غَالِيَةً؟ لباس ها چگونه بودند؟ ارزان یا گران (بودند)

-مِثْلَ إِيْرَانٍ. لا فَرْقَ. لَكِنْ اشْتَرَيْتُ. مانند ایران. تفاوتی ندارد ولی خریدم.

فَلَمَّاذَا اشْتَرَيْتَ؟ پس برای چه خریدی؟ -اشْتَرَيْتُ لِلْهِدِيَّةِ. برای هدیه (کادو) خریدم.

مَاذَا اشْتَرَيْتَ؟ چه چیزی خریدی؟ -قَمِيصًا وَ سِرْوَالًا. پیراهن و شلوار

مَبْرُوكٌ. مَلَابِسٌ جَمِيلَةٌ! فِي أَمَانِ اللَّهِ. مبارک است. لباس های زیبایی است! در پناه خدا

شُكْرًا جَزِيلًا. مَعَ السَّلَامَةِ. بسيار متشکرم. به سلامت

درس ششم عربی هفتم: الْجُمَلَاتُ الذَّهَبِيَّةُ: (کلمات) جملات طلائی

لَعِبَ يَا سِرٌّ مَعَ أَصْدِقَائِهِ فِي الْمَدْرَسَةِ. یاسر همراه دوستانش در مدرسه بازی کرد.
رَجَعَ يَاسِرٌ إِلَى الْبَيْتِ بَعْدَ الظُّهْرِ. هو طریق باب المنزل. یاسر بعد از ظهر به خانه برگشت. او به در خانه زد. (اودر خانه را زد)
سَمِعَتْ أُمُّهُ صَوْتَ الْبَابِ ثُمَّ دَهَبَتْ وَفَتَحَتْ الْبَابَ وَ سَأَلَتْهُ: مادرش صدای در را شنید؛ سپس رفت و در را باز کرد و از او پرسید:
الأم: «كَيْفَ حَالُكَ؟» مادر: چطوری؟ الولد: «أنا بخير.» فرزند: خوبم
حالت چطور است؟ پسر جواب داد: من خوبم.
الأم: «ما هي واجباتك؟» مادر: تکالیفت چیست؟
یاسر: «حِفْظُ هَذِهِ الْجُمَلَاتِ الذَّهَبِيَّةِ.» یاسر: حفظ این جمله های طلائی.
إِذَا مَلَكَ الْأَرَادُلُ هَلَكَ الْأَفْضَلُ. «هرگاه فرومایگان فرمانروا شدند (شوند)؛ شایستگان هلاک شدند (می شوند)
مَنْ زَرَعَ الْعُدْوَانَ: حَصَدَ الْخُسْرَانَ. هر کس دشمنی کاشت (بکارد)؛ زیان درو کرد (برداشت کرد) یا (درو می کند، برداشت می کند)
التَّجَرِبَةُ فَوْقَ الْعِلْمِ تجربه از علم برتر است. تجربه از علم بالاتر است.
خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ. «بهترین مردم سودمندترین آنها برای مردم است.
المُسلِمُ، مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ.» مسلمان کسی است که مردم از زبانش و دستش سالم بمانند. (در امان باشند).
لسانُ الْمُقْصِرِ قَصِيرٌ زَبَانُ مُقْصَرٍ، کوتاه است.

درس هفتم عربی هفتم: حِوَارٌ فِي الْأُسْرَةِ: گفتگویی در خانواده

الأب: مَنْ طَرَقَ الْبَابَ؟ پدر چه کسی در زد؟
الولد: صَدِيقِي، طَرَقَ الْبَابَ. پسر دوستم در زد.
هَلْ كَانَ مَعَ أَبِي؟ لا. آیا همراه پدرش بود؟
ماذَا سَأَلَك؟ از تو چه پرسید؟ (خواست)
لِمَاذَا سَأَلَ هَذَا السُّؤَالَ؟ چرا این سؤال را پرسید؟
أَ كَانَ مَرِيضًا؟ آیا بیمار بود؟
هَلْ هُمَا خَلَفَ الْبَابَ الْآنَ؟ آیا آنها اکنون پشت در هستند؟ * لا. نه
الأم: مَنْ طَرَقَ الْبَابَ؟ پدر چه کسی در زد؟
هَلْ كَانَ مَعَ أُمِّهَا؟ لا. آیا همراه مادرش بود؟
ماذَا سَأَلْتِك؟ از تو چه پرسید؟ (خواست)
لِمَاذَا سَأَلْتَ هَذَا السُّؤَالَ؟ چرا این سؤال را پرسید؟
أَ كَانَ مَرِيضَةً؟ آیا بیمار بود؟
هَلْ هُمَا خَلَفَ الْبَابَ الْآنَ؟ آیا آنها اکنون پشت در هستند؟ * لا. نه
البنت: صَدِيقِي، طَرَقَتْ الْبَابَ. پسر دوستم در زد.
مَا كَانَتْ مَعَ أُمِّهَا. كَانَتْ مَعَ أَخِي. نه. همراه (با) پدرش نبود. بابرادرش بود
* هُوَ سَأَلَ: «ما هي واجباتنا» او پرسید: تکالیفمان چیست؟
* لِأَنَّهُ كَانَ غَائِبًا. زیرا غایب بود.
* لا. كَانَتْ ذَاهِبَةً إِلَى الْمُسَابَقَةِ. نه به مسابقه رفته بود
* لا. كَانَتْ ذَاهِبَةً إِلَى الْمُسَابَقَةِ. نه به مسابقه رفته بود
* لا. نه

درس هشتم عربی هفتم: فِي الْحُدُودِ: در مرزها

الجَدَّةُ: أَلُو. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَزِيزِي. مادر بزرگ: الو. سلام بر تو عزیزم
مُحْسِنٌ: عَلَيْكَ السَّلَامُ. مَنْ أَنْتَ؟ سلام بر شما. شما کیستید؟
الجَدَّةُ: كَيْفَ مَا عَرَفْتُ جَدَّتَكَ؟! مادر بزرگ: چطور (چگونه) مادر بزرگت را شناختی؟
مُحْسِنٌ: عَفْوًا! مَا عَرَفْتُ صَوْتَكَ. كَيْفَ حَالُكَ؟ محسن: ببخشید. صدایتان را شناختم. حالتان چطور است؟
الجَدَّةُ: أَنَا بَخِيرٌ وَ كَيْفَ حَالُكُمْ؟ من خوبم و حالت شما چطور است؟ (شما چطورید؟)
مُحْسِنٌ: كُلُّنَا بِخَيْرٍ. محسن: همگی ما خوبیم
الجَدَّةُ: أَيْنَ أَنْتُمْ الْآنَ؟ مادر بزرگ: شما کجا هستید الان؟
مُحْسِنٌ: وَصَلْنَا إِلَى مَدِينَةِ مِهْرَانَ فِي الْحُدُودِ. محسن: به شهر مهران رسیدیم در مرزها
الجَدَّةُ: أَيْنَ الْوَالِدُ وَالْوَالِدَةُ؟ مادر بزرگ: پدر و مادر ت کجا هستند (کجا بید)؟
مُحْسِنٌ: هُمَا جَالِسَانِ عَلَى الْكُرْسِيِّ. محسن: آن دو روی صندلی نشسته اند.
الجَدَّةُ: هَلْ هُمَا بِخَيْرٍ؟ مادر بزرگ: آیا آن دو خوبند؟
مُحْسِنٌ: نَعَمْ! الْحَمْدُ لِلَّهِ. بله. شکر خدا
الجَدَّةُ: كَيْفَ الْجَوُّ هُنَاكَ؟ مادر بزرگ: هوا آنجا چگونه است؟
مُحْسِنٌ: الْجَوُّ بَارِدٌ قَلِيلًا. محسن: هوا کمی سرد است.

الْجَدَّةُ : ماذا لَبِسَتْ يا عَزِيزِي؟ مادر بزرگ: عزیزم چه پوشیده ای؟
 ماذا لَبِسَ أَبُوكَ؟ پدرت چه پوشیده؟ و ماذا لَبِسَتْ أُمُّكَ؟ ومادرت چه پوشیده است؟
 مُحْسِنٌ : لَبِسْتُ مَلَابِسَ مُنَاسِبَةً. لباس مناسب پوشیده ایم.
 الْجَدَّةُ : حَفِظْتُكُمْ اللَّهُ. مع السَّلامَةِ. مادر بزرگ: الله نگهدارتان باشد. به سلامت.
 مُحْسِنٌ : شُكْرًا جَزِيلًا. إِلَى اللِّقَاءِ مُحْسِنٌ: بسیار متشکرم. به امید دیدار

درس نهم عربی هفتم: الْأُسْرَةُ النَّاجِحَةُ: خانواده موفق

السَّيِّدُ زَارِعِي فَلَحَّ وَ زَوَجَتْهُ فَلَاحَةً. آقای زارعی کشاورز و همسرش نیز کشاورزست.
 هُمَا سَاكِنَانِ مَعَ أَوْلَادِهِمَا فِي قَرْيَةٍ. ایشان با فرزندانشان در روستا زندگی می کنند. (ساکن هستند، سکونت می کنند)
 عَارِفٌ أَكْبَرُ مِنَ الْأَخَوَيْنِ عَارِفٌ از برادرها بزرگ تر است. وَ سُمِّيَهُ أَكْبَرُ مِنَ الْأَخْتَيْنِ. و سمیه از خواهرها بزرگ تر است
 هُمُ أُسْرَةٌ نَاجِحَةٌ. (آنها) ایشان خانواده ای موفق هستند.
 بَيْتُهُمْ نَظِيفٌ وَ بُسْتَانُهُمْ مَمْلُوءٌ بِأَشْجَارِ الْبُرْتِقَالِ وَ الْعَنْبِ وَ الرُّمَانِ وَ التَّنَاجُحِ.
 خانه شان پاکیزه و باغشان پر از درختان پرتقال، انگور، انار و سیب است.
 حِوَارٌ بَيْنَ الْوَالِدِ وَ الْأَوْلَادِ: گفت و گویی میان پدر و پسران

الوالد: أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا عَارِفُ؟ پدر: ای عارف کجا رفتی؟
 عارف: إِلَى بَيْتِ الْجَدِّ وَ الْجَدَّةِ مَعَ صَادِقٍ وَ حَامِدٍ. عارف: به خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ همراه با صادق و حامد.
 الوالد: كَيْفَ رَجَعْتُمَا يَا صَادِقُ وَ يَا حَامِدُ؟ پدر: ای صادق و حامد چگونه بازگشتید؟
 الْأَخَوَانِ: بِالسَّيَّارَةِ. دو برادر: با اتومبیل.
 الوالد: لِمَاذَا ذَهَبْتُمَا إِلَيْهَا الْأَوْلَادُ؟ پدر: ای پسرها چرا رفتید؟
 الْإِخْوَةُ: لِمُسَاعَدَةِ جَدِّنا فِي جَمْعِ الْحَصُولِ. برادرها: برای کمک به پدر بزرگمان در جمع آوری محصول.
 حِوَارٌ بَيْنَ الْوَالِدَةِ وَ الْبَنَاتِ: گفت و گویی میان مادر و دختران.
 الوالدة: أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا سُمَيَّةُ؟ مادر: ای سمیه کجا رفتی؟
 سُمَيَّةُ: إِلَى بَيْتِ الْجَدِّ وَ الْجَدَّةِ مَعَ شَيْمَاءَ وَ نَرْجِسَ. سمیه: به خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ همراه با شیما و نرگس.
 الوالدة: كَيْفَ رَجَعْتُمَا يَا شَيْمَاءُ وَ يَا نَرْجِسُ؟ مادر: ای شیما و نرگس چگونه برگشتید؟
 الْأَخْتَانِ: بِالسَّيَّارَةِ. دو خواهر: با اتومبیل.
 الوالدة: لِمَاذَا ذَهَبْتُنِ ابْنَتَاهَا الْبَنَاتُ؟ مادر: ای دخترها چرا رفتید؟
 الْأَخَوَاتُ: لِمُسَاعَدَةِ جَدَّتِنَا خَوَاهِرَهَا: برای کمک به مادر بزرگمان.

درس دهم عربی هفتم: زِينَةُ الْبَاطِنِ: زینت باطن، آرایش درون

كَانَتْ فِي بَحْرِ كَبِيرٍ سَمَكَةٌ قَبِيحَةٌ اسْمُهَا السَّمَكَةُ الْحَجَرِيَّةُ. در دریایی بزرگ ماهی زشتی بود. اسمش ماهی سنگی بود
 وَ الْأَسْمَاكُ خَائِفَاتٌ مِنْهَا. و ماهی ها از او می ترسیدند. (ترسان بودند).
 هِيَ ذَهَبَتْ إِلَى سَمَكَتَيْنِ؛ السَّمَكَتَانِ خَافَتَا وَ هَرَبَتَا. اوبه طرف دوماهی رفت و ماهی ها از ترسیدند و فرار کردند
 هِيَ كَانَتْ وَحِيدَةً دَائِمًا. او همیشه تنها بود.
 فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ، خَمْسَةٌ مِنَ الصَّيَّادِينَ جَاؤُوا وَ قَذَفُوا شَبَكَةً كَبِيرَةً فِي الْبَحْرِ.
 در روزی از روزها پنج تن از ماهیگیرها (صیادها) آمدند و تور بزرگی را در دریا انداختند.
 الْأَسْمَاكُ وَقَعْنَ فِي الشَّبَكَةِ. ماهی ها در تور افتادند. کسی برای کمک به (ماهی ها) نیامد.
 السَّمَكَةُ الْحَجَرِيَّةُ سَمِعَتْ أَصْوَاتَ الْأَسْمَاكِ. سنگ ماهی صدای ماهی ها را شنید.
 فَظَنَرَتْ إِلَى الشَّبَكَةِ فَحَزِنَتْ وَ ذَهَبَتْ لِجَلَةِ الْأَسْمَاكِ بِسْ به تور نگاه کرد و غمگین شد و برای نجات ماهی ها رفت.
 قَطَعَتْ شَبَكَةَ الصَّيَّادِينَ بِسُرْعَةٍ. به سرعت تور را برید. (قطع کرد)
 وَالْأَسْمَاكُ خَرَجْنَ وَ هَرَبْنَ جَمِيعًا. و ماهی ها خارج شدند و همه فرار کردند.
 فَوَقَّعَتِ السَّمَكَةُ الْحَجَرِيَّةُ فِي الشَّبَكَةِ. وَ الصَّيَّادُونَ أَخَذُوهَا. پس سنگ ماهی در تور افتاد و صیادها (ماهیگیرها) او را گرفتند.
 كَانَتْ الْأَسْمَاكُ حَزِينَاتٍ؛ لِأَنَّ السَّمَكَةَ الْحَجَرِيَّةَ وَقَّعَتْ فِي الشَّبَكَةِ لِنَجَاتِهِنَّ.
 ماهی ها ناراحت (غمگین) بودند؛ زیرا سنگ ماهی برای نجات آنها در تور افتاد.
 الْأَسْمَاكُ نَظَرْنَ إِلَى سَفِينَةِ الصَّيَّادِينَ. ماهی ها به کشتی ماهیگیران نگاه می کردند
 هُمْ أَخَذُوهَا وَلَكِنَّهُمْ قَذَفُوهَا فِي الْمَاءِ؛ لِأَنَّهَا كَانَتْ قَبِيحَةً جَدًّا فَخَافُوهَا مِنْهَا.
 آنها او را گرفتند ولی او را در آب انداختند زیرا او بسیار زشت بود پس از او ترسیدند

الْأَسْمَاكَ فَرَحْنَ لِنَجَاتِهَا وَ نَظَرْنَ إِلَيْهَا بِإِتِسَامٍ وَ عَلِمْنَ أَنَّ جَمَالَ الْبَاطِنِ أَفْضَلُ مِنْ جَمَالِ الظَّاهِرِ.

ماهی هابخاطر نجاتش خوشحال شدند و بالبخند به او نگاه کردند و دانستند که زیبایی درون از زیبایی ظاهر بهتر (برتر) است. قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ « زِينَةُ الْبَاطِنِ خَيْرٌ مِنْ زِينَةِ الظَّاهِرِ حضرت علی ع: زیبایی درون بهتر از زیبایی ظاهر است : »

درس یازدهم عربی هفتم: الْإِخْلَاصُ فِي الْعَمَلِ: اخلاص در کار

كَانَ نَجَّارٌ وَ صَاحِبُ مَصْنِعٍ صَدِيقَيْنِ. نَجَّارٍ وَ صَاحِبِ كَارْخَانِهِ اِی با هم دوست بودند.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ قَالَ النَّجَّارُ لَصَاحِبِ الْمَصْنِعِ: «دُرُورِي اِز رُوزِهَآ، نَجَّارٌ بَه صَاحِبِ كَارْخَانِهِ كُفْتُ:

« أَنَا بِحَاجَةٍ إِلَى التَّقَاعِدِ. » مِنْ نِیَاز بَه بَازَنَشْتِگی دَآرَم.

أَجَابَ صَاحِبُ الْمَصْنِعِ: «وَلَكِنَّكَ مَاهِرٌ فِي عَمَلِكَ وَ نَحْنُ بِحَاجَةٍ إِلَيْكَ يَا صَدِيقِي.»

صَاحِبِ كَارْخَانِهِ جَوَابِ دَاد: «تُو دُرُورِی اِز رُوزِهَآ، نَجَّارٌ بَه صَاحِبِ كَارْخَانِهِ كُفْتُ:

النَّجَّارُ مَاقَبَلَ. نَجَّارٌ قَبُولِ نَكِرْد.

لَمَّا رَأَى صَاحِبُ الْمَصْنِعِ إِصْرَارَهُ؛ قَبَلَ تَقَاعُدَهُ وَفَتَى كِه صَاحِبِ كَارْخَانِهِ (اِصْرَارِش) پَافْشَآری اِش رَا دِید بَازَنَشْتِگی اِش رَاقَبُولِ كِرْد. (پَذِیرَفْتُ)

وَ طَلَبَ مِنْهُ صُنْعَ بَيْتٍ خَشَبِيٍّ قَبْلَ تَقَاعُدِهِ كَاخِرَعَمِلِهِ فِي الْمَصْنِعِ.

وَ اِز اُو خَوَاسْتُ بَه عَنَوَانِ اَخِرِینِ كَارِ دُرُ كَارْخَانِهِ: قَبْلَ اِز بَازَنَشْتِگی اِش خَانِه اِی چَوِبی بَسَآزْد.

ذَهَبَ النَّجَّارُ إِلَى السُّوقِ لِشِرَاءِ الْوَسَائِلِ لَصُنْعِ الْبَيْتِ الْخَشَبِيِّ الْجَدِيدِ. نَجَّارٌ بَرَایِ خَرِیدَنِ وَسَآیِلِ بَرَایِ سَآخِثِ خَانِه چَوِبی جَدِیدِ بَه بَآزَارِ رَفْتُ.

هُوَ اشْتَرَى وَسَائِلَ رَخِيصَةً وَ غَيْرَ مُنَاسِيَةٍ. اُو وَسَآیِلِ اِرْزَانِ وَ غَیْرِ مُنَاسِبِ خَرِیدَ.

وَ بَدَأَ بِالْعَمَلِ لَكِنَّهُ مَاكَانَ مُجِدًّا وَ شَرُوعٌ بَه كَارِ كِرْد، وَلَى جَدَى (بَآپِشْتِكَآرِ، پَرِ تَلَآشِ) نَبُود.

وَمَا كَانَتْ اَخْشَابُ الْبَيْتِ مَرْغُوبَةً. وَچُوبِ هَآیِ خَانِه مَرْغُوبِ نَبُود. (نَبُودَنْد)

بَعْدَ شَهْرَيْنِ ذَهَبَ عِنْدَ صَاحِبِ الْمَصْنِعِ. بَعْدَ اِز دُو مَآهِ نَزْدِ صَاحِبِ كَارْخَانِهِ رَفْتُ

وَ قَالَ لَهُ: «هَذَا اَخِرُ عَمَلِي.» وَ بَه اُو كُفْتُ: «اِینِ اَخِرِینِ كَارِ مِنْ اَسْتُ.»

جَاءَ صَاحِبُ الْمَصْنِعِ وَ اَعْطَاهُ مِفْتَاحًا ذَهَبِيًّا. صَاحِبِ كَارْخَانِهِ اَمْدٌ وَ كَلِیدِیِ طَلَآیِیِ بَه اُو دَاد

وَ قَالَ لَهُ: «هَذَا مِفْتَاحُ بَيْتِكَ.» وَ بَه وَیِ كُفْتُ: اِینِ كَلِیدِیِ خَانِه تُوَسْتُ.

هَذَا الْبَيْتُ هَدِيَّةٌ لَكَ: لِأَنَّكَ عَمِلْتَ عِنْدِي سَنَوَاتٍ كَثِيرَةً. اِینِ خَآفِه هَدِیَهِ اِیِ بَه تُو اَسْتُ؛ زَیْرَا تُو سَالِ هَآیِ بَسیَآریِ نَزْدِ مِنْ كَارِ كِرْدِیِ.

نَدِمَ النَّجَّارُ مِنْ عَمَلِهِ نَجَّارٌ اِز كَارْشِ پَشیْمَانِ شُد

وَ قَالَ فِي نَفْسِهِ: «يَا لَيْتَنِي صَنَعْتُ هَذَا الْبَيْتَ جَيِّدًا!» وَ بَاخُودَشِ كُفْتُ: اِیِ كَآشِ اِینِ خَآفِه رَاخُوبِ مِیِ سَآخِثَم. (خُوبِ سَآخِثِه بُوْدَم)

درس دوازدهم عربی هفتم: الْأَيَّامُ وَ الْفُصُولُ وَ الْأَلْوَانُ: رُوزِهَآ وَ فِصْلِ هَآ وَ رَنَگِ هَآ

الْمُدَّرْسُ: مَا هِيَ أَيَّامُ السَّبُوعِ؟ مَعْلَمُ: رُوزِهَآیِ هَفْتِه چِیَسْتُ؟

الطَّالِبُ: يَوْمُ السَّبْتِ، الْاَحَدِ، الْاِثْنَيْنِ، الْثَلَاثَاءِ، الرَّبْعَاءِ، الْخَمِيسِ، الْجُمُعَةِ. دَآنَشِ اَمُوزِ: رُوزِشْنِبِه، يَكْشَنْبِه، دُوشَنْبِه، سَهْ شَنْبِه، چَهَارْشَنْبِه، پَنْجْشَنْبِه، جَمْعَه

الْمُدَّرْسُ: وَ مَا هِيَ فُصُولُ السَّنَةِ؟ مَعْلَمُ: وَفِصْلِ هَآیِ سَالِ چِیَسْتُ؟

الطَّالِبُ: الرَّبِيعُ وَ الصَّيْفُ وَ الْخَرِيفُ وَ الشِّتَاءُ. دَآنَشِ اَمُوزِ: بَهَارِ وَ تَابَسْتَانِ وَ پَآئِيزِ وَ زَمَسْتَانِ

الْمُدَّرْسُ: نَحْنُ فِي أَى يَوْمٍ وَ فُصْلٍ؟ مَعْلَمُ: مَادِرْكَدَامِ رُوزِ وَ فِصْلِ هَسْتِمْ؟

الطَّالِبُ: الْيَوْمُ يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ وَ الْفُصْلُ فُصْلُ الرَّبِيعِ. دَآنَشِ اَمُوزِ: اَمُوزِ رُوزِ چَهَارْشَنْبِه اَسْتُ وَ فِصْلُ: فِصْلِ بَهَارِ اَسْتُ.

الْمُدَّرْسُ: كَيْفَ الْجَوُّ فِي كُلِّ فُصْلٍ؟ مَعْلَمُ: هُوَا دُرْهَرْ فِصْلِیِ چِگونِه اَسْتُ؟

الطَّالِبُ: الْجَوُّ فِي الرَّبِيعِ مُعْتَدِلٌ. الرَّبِيعُ فُصْلُ الْجَمَالِ وَ الْحَيَاةِ الْجَدِيدَةِ. دَآنَشِ اَمُوزِ: هُوَا دُرْهَرْ بَهَارِ مُعْتَدِلِ اَسْتُ. بَهَارِ فِصْلِ زَیْبَآئِیِ وَ زَنْدِگیِ تَآزِه اَسْتُ.

الصَّيْفُ حَارٌّ وَ فُصْلُ الْبَوَآكِهِ اللَّذِيزَةِ وَ الْخَرِيفُ لَا حَارٌّ وَ لَا بَارِدٌ. تَابَسْتَانِ گَرْمِ اَسْتُ وَ فِصْلِ مِیُوه هَآیِ خُوشْمَرْزِه اَسْتُ وَ پَآئِيزَنْه گَرْمِ اَسْتُ وَ نَه سَرْدِ

وَ فُصْلُ سُقُوطِ اُورَاقِ الشَّجَارِ وَ الشِّتَاءُ بَارِدٌ وَ فِصْلِ رِيزَشِ (اِفْتَادَنْ) بَرْگِهَآیِ دِرْخْتَانِ اَسْتُ وَ زَمَسْتَانِ سَرْدِ اَسْتُ.

الْمُدَّرْسُ: مَا هِيَ الْأَلْوَانُ؟ مَعْلَمُ: رَنَگِ هَآ چِیَسْتَنْد؟ (كِدَامَنْد)

الطَّالِبُ: الْأَسْوَدُ وَ الْاَبْيَضُ وَ الْأَحْمَرُ وَ الْأَخْضَرُ وَ الْأَزْرَقُ وَ الْأَصْفَرُ. دَآنَشِ اَمُوزِ: سِیَآهِ وَ سَفِیدِ وَ قَرْمَزِ وَ سَبْزِ وَ آبیِ وَ زَرْدِ (هَسْتَنْد)

الْمُدَّرْسُ: مَا هُوَ الْمِثَالُ لِهَذِهِ الْأَلْوَانِ؟ مَعْلَمُ: مَآنَنْدِ وَغُونِه بَرَایِ اِینِ رَنَگِ هَآ چِیَسْتُ؟

الطَّالِبُ: الْغُرَابُ أَسْوَدٌ وَ السَّحَابُ اَبْيَضٌ وَ الرُّمَّانُ أَحْمَرٌ وَ الشَّجَرُ أَخْضَرٌ وَ الْبَحْرُ اَزْرَقٌ وَ الْمَوْزُ أَصْفَرٌ.

دَآنَشِ اَمُوزِ: كَلَاغِ سِیَآهِ اَسْتُ وَ اِبَرِ سَفِیدِ وَ اَنَارِ قَرْمَزِ وَ دِرْخْتِ سَبْزِ وَ دِرْیَا آبیِ وَ مَوْزِ زَرْدِ اَسْتُ.

الْمُدَّرْسُ: مَا هِيَ اَلْوَانُ عِلْمِ الْجُمْهُورِيَّةِ الْاِسْلَامِيَّةِ الْاِیرَانِيَّةِ؟ رَنَگِ هَآیِ پَرچَمِ جَمْهُورِیِ اِسْلَامِیِ اِیرَانِ چِیَسْتَنْد؟

الطَّالِبُ: الْأَخْضَرُ وَ الْاَبْيَضُ وَ الْأَحْمَرُ. دَآنَشِ اَمُوزِ: سَبْزِ وَ سَفِیدِ وَ قَرْمَزِ